

شرایط اجتماعی ایران در عصر فتوحات (۱۲ق).

خسرو کمالی سروستانی^۱، مهسا قرجه لو^۲

^۱ هییت علمی و استاد دانشگاه زنجان

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه زنجان

چکیده

ساسانیان به عنوان یکی از قدرتمندترین سلسله‌های ایرانی، بیش از چهار سده و تا پیش از حمله اعراب مسلمان به ایران حکومت کردند. یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ اسلام، سرنگونی نظام شاهنشاهی ساسانیان به دست مسلمانان بوده است. مورخان برای این شکست از عوامل بسیاری یاد کرده‌اند. یکی از عوامل اصلی، اختلافات طبقاتی حاکم بر جامعه عهد ساسانیان است. در دوره ساسانیان، در جامعه ایران اختلاف شدید طبقاتی حکومت می‌کرد، طبقات اجتماعی ایران در این عصر به پنج طبقه تقسیم می‌شدند که عبارتند بودند از: طبقه اشراف، طبقه روحانیان، طبقه ارتشیان، طبقه دبیران و توده ملت. امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیر از مردم ایران از حق مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و به همین جهت جامعه ایرانی در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق‌الکلمه نبوده و توده‌های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم زیسته‌اند. مقاله حاضر درصدد بررسی شرایط اجتماعی ایران در عصر فتوحات (۱۲ق) است و به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که: در عصر فتوحات (۱۲ق) شرایط اجتماعی ایران چگونه بوده است؟

واژه‌های کلیدی: ایران، ساسانیان، شرایط اجتماعی، عصر فتوحات (۱۲ق).

مقدمه

خاندان ساسانی در ایران، پس از انقراض دولت پارتی، به مدت چهار قرن حکومت کرد. در این چهارصدسال، ساسانیان، یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای شرقی آن، تا دره رود سند و پیشاور و در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوه های قفقاز و دریند در ساحل دریای خزر و گاهی هم تا دریای سیاه می رسید و در مغرب رود فرات به طور کلی، مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن، یعنی روم شرقی، با بیزانس محسوب می شد. بنیانگذاران حکومت دینی خاندان ساسانی از پارس برخاسته و خود را وارث هخامنشیان و از نسل آنها می دانستند. آنان بنابه نام جدشان، ساسان، و به افتخاروی، سلسله خویش را ساسانی نامیدند. دولت بزرگ ساسانی با پیروی از اصل تمرکز حکومت و ملی کردن دین زرتشت، ایران را به صورت کشوری واحد و مقتدر درآورد، چنان که اصول و تشکیلات پی‌ریزی شده توسط بنیان‌گذار این سلسله، موجب بقای حکومت و مسیر تکاملی آن در طی چهار قرن حکومت ساسانی شد. حکومت ساسانی از ابتدا با اقتدار، کار خود را آغاز کرده و در طی حدود سه سده در اوج شکوه و قدرت بود. با مرگ خسرو انوشیروان آخرین تجسم وحدت بین کیاست و قدرت در تاریخ خاندان ساسانی خاتمه یافت. چرا که هرچند بعد از وی یک بار دیگر قدرت سلطنت در نزد نواده اش خسرو دوم (خسرو پرویز) هم تجلی کامل یافت؛ اما در نزد وی این قدرت را به یک عامل مخرب تبدیل کرد. تا اینکه سرانجام خاندان ساسان را به نقطه فرجام رسانید. این بود که وی هوس را به جای کیاست رهنمون خویش ساخته بود (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۹۸).

اگر طی چهار قرن فرمانروایی ساسانیان محاربات دایمی آنها با رومیان و کوشانیان و هیاطله و بدویان شمالی نبود، شاید بنیه مالی دولت و ملت ایران ضعیف نمی شد. تا زمینه رشد نهضت مزدک فراهم گردد؛ ادامه این جنگ‌ها و اختلاف شدید طبقاتی و ستمگری هیئت حاکمه و نجبا و پیشوایان مذهبی بر توده مردم، بنیه مالی اکثریت را تحلیل برد. آبادی‌ها و شهرهایی که در معبر نظامیان بود، تباہ گردیدند. بدین صورت وضع عمومی کشور آشفته شد. فئودال‌ها بار دیگر درصدد برآمدند که قدرت دیرین خود را تجدید کنند، درباریان برای ربودن تاج و تخت به جان هم افتادند. به قتل و کشتارهای جمعی دست زدند و حکومت مرکزی دچار ضعف شد و در نهایت با از بین رفتن مرکزیت نیروهای مخالف جامعه را به سمت هرجومرج و تزلزل کشاندند و حکومت باز یچۀ دست آنها شد و با شورش‌های پی‌درپی سپاهیان و نظامیان در طول چهار سال ده نفر از پی هم به پادشاهی رسیدند. دولت تضعیف شده ساسانی در برابر حملات اعراب شکست خورده و اعراب مسلمان بر سرزمین ایران چیره شدند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

تحقیق حاضر بر اساس هدف، از نوع بنیادی و بر اساس ماهیت و روش از نوع تحقیقات تاریخی است. روش تحقیقی مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی - تاریخی است. روش اجرای این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و مستندنگاری است. تاکنون پژوهش‌های بسیاری در زمینه اوضاع اجتماعی ایران در عصر ساسانیان انتشار یافته است که عبارتند از: «طبقات اجتماعی ایران در عصر ساسانیان از خدایار اسدالهی»، «قشر بندی اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، از شهرزاد ساسان پور»، اما تحقیق حاضر بر آن تا شرایط اجتماعی ایران را در عصر فتوحات (۱۲ق.) بررسی کند.

اختلافات طبقاتی در عصر ساسانیان

در دوره ساسانیان، مانند قرون گذشته، در جامعه ایران اختلاف شدید طبقاتی حکومت می‌کرد چون با حمله اسکندر و جانشینان او مقررات و سنن طبقاتی اندکی سستی گرفته بود، ساسانیان پس از آنکه بنیان حکومت خود را استوار کردند برای حفظ موقعیت هر یک از طبقات، سیاست نوینی پیش گرفتند. ساسانیان سعی کردند، مقام و موقعیت هر یک از طبقات را مشخص کنند، نجبا و اشراف را کاملاً از طبقه متوسط و توده مردم مجزا کردند. «اردشیر پاکان» پایه گذار اصلی این سلسله، پس از آنکه مخالفین خود را از پای درآورد، برای تأمین منافع طبقات ممتاز به آزادی‌های نسبی که متعاقب حمله «اسکندر» در ایران برای طبقه محروم و مخصوصاً کشاورزان پیدا شده بود، خاتمه داد. «اردشیر» سعی کرد، حتی الامکان از تغییر وضع طبقات جلوگیری کند. او در وصیت نامه خویش به جانشینان خود می‌گوید: «از تغییر وضع طبقات از مرتبه خویش به مرتبه

دیگری جلوگیری کنید، زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش، سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است، خواه منجر به خلع یا کشتن او شود». با تأسیس دولت ساسانیان به وسیله «اردشیر پاپکان» سلسله ساسانیان با سیاست‌های که دنبال می‌کردند طبقات اجتماعی مجزایی را به وجود آوردند؛ بنابراین افراد جامعه بر اساس پیشینه خانوادگی، نوع رابطه با شاهنشاه، نژاد، میزان ثروت، حرفه و مشاغل و... در پنج طبقه اشراف، روحانیون، آرتشیان، دبیران، کشاورزان و پیشه‌وران جای گرفتند. کریستین سن معتقد است؛ «جامعه ایرانی برد و رکن قائم بود: مالکیت و خون (نژاد)». ایران ساسانی یک جامعه طبقاتی و صنفی بود و اصول و نظامات طبقاتی به شدیدترین وجهی در آن به اجرا درمی‌آمد (راوندی، ۱۳۸۷: ۶۸۰/۱). بنا بر نامه «تنسر» حدودی بسیار محکم، نجبا و اشراف را از عوام‌الناس جدا می‌کرد، امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود. برای حفظ نسب هیچ یک از خواص حق نداشت. با زنی از عوام ازدواج کند. هیچ یک از عوام حق نداشت. اموال اشراف و بزرگان را بخرد (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۴۲۶).

عضویت در یک گروه اجتماعی خاص، موروثی بود. انتقال از طبقه‌ای به طبقات دیگر غیر ممکن بود به ندرت اتفاق می‌افتاد که فردی از طبقه‌ای پایین به طبقات بالاتر راه پیدا کند. شاید بتوان گفت؛ داستان کفش‌دوز در دوره پادشاهی «خسرو انوشیروان» بهترین مدعای این وضعیت است (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۱۹/۳). در شاهنامه فردوسی داستان معروفی آمده است که به طور واضح نظام طبقاتی عجیب و طبقات بسته و مقفل آن دوره را نشان می‌دهد، که تحصیل دانش نیز از مختصات طبقات ممتاز بوده است. در جریان جنگ‌های قیصر روم و انوشیروان، قیصر به طرف شامات که در آن وقت در تصرف انوشیروان بود قشون کشید، و سپاه ایران به مقابله پرداخت، در اثر طول کشیدن مدت جنگ، خزانه ایران خالی شد، انوشیروان با «بوذرجمهر» مشورت کرد، قرار بر این شد که از بازرگانان قرضه بخواهند گروهی از بازرگانان دعوت شدند، در آن میان یک نفر «موزه فروش» بود که از نظر طبقاتی چون کفشگر بود از طبقات پست به شمار می‌آمد، گفت: من حاضر تمام قرضه را یکجا بدهم، به شرط اینکه اجازه داده شود یگانه کودکم که خیلی مایل است درس بیاموزد به معلم سپرده شود. حکومت ساسانیان استبدادی محض بوده است. آنان خود را آسمانی نژاد و مظهر خدا می‌دانستند و از مردم به کمتر از سجده راضی نمی‌شدند، و مردم با این وضع خو گرفته بودند. با اینکه در عصر ساسانیان زنان مجموعاً وضع ناگواری داشته‌اند، ولی برخی از زنان از نظر تحصیلات عالی مقام شامخی داشته‌اند. در خانواده‌های ممتاز، زنان گاهی از تعلیمات عالی برخوردار بوده‌اند، یعنی اصل «زندگی طبقاتی» در این مورد نیز مانند همه موارد دیگر حکمفرما بوده است. پیش از آنکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند محققان زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال خود بوده‌اند (مطهری، ۱۳۷۲: ۳۰۰).

زرین کوب می‌نویسد «غلبه تفکر جبری که مخصوصاً از تعلیم زروانیان حاصل می‌شد و اعتقاد به تقدیر آسمانی را همچون زهر قتالی در تمام پیکر جامعه تزریق می‌کرد، تدریجاً هرگونه سعی و تلاش را در مقابل حوادث دشوار بی‌فایده نشان می‌داد» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۵۳۸).

طبقات اجتماعی ایران در عصر ساسانیان به پنج طبقه تقسیم می‌شدند که عبارتند بودند از: طبقه اشراف، طبقه روحانیان، طبقه ارتشیان، طبقه دبیران و توده ملت (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۴۹۳). امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیر از مردم ایران از حق مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و به همین جهت جامعه ایرانی در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق‌الکلمه نبوده و توده‌های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم زیسته‌اند این است که دو انقلاب که پایه هردو بر این اوضاع گذاشته بود و هردو برای این بود که مردم را به حق مشروع خداداد خود برساند، در این دوره روی داده است: نخست در سال ۲۴۰م. در روز تاجگذاری شاپور اول، یعنی چهارده سال پس از تأسیس این سلسله و نهادن این اساس، مانی دین خود را که پناهگاهی برای این گروه محروم بوده است اعلان کرد و پیش برد. تقریباً پنجاه سال پس از این واقعه «زرادشت» نام از مردم فسای فارس اصول دیگری که معلوم نیست تا چه اندازه اشتراکی بوده است اعلان کرد و چون وی کاری از پیش نبرد، دویست سال پس از آن بار دیگر «مزدک» پسر «بامداد» همان اصول را به میان آورد. سرانجام می‌بایست اسلام که در آن زمان مسلکی ازاد منش و پیشرو و خواستار برابری بود این اوضاع را در هم نورد و محرومان و ناکامان اجتماع رابه حق خود برساند (نفیسی، ۱۳۹۰: ۴۷).

۱- اشراف

طبقه اشراف مهم‌ترین قشر عرصه‌سازان بود که خود به پنج بخش تقسیم می‌شد که عبارت بودند از؛ شهرداران، واسپوهران، بزرگان، آزادان و دهقانان (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۴۹۳). شهریاران ممتازترین قشر عرصه‌سازان بودند. شهریاران خود شامل سه دسته بودند؛ اولین دسته شامل همه تحت‌الحمایه‌ها، امرای بزرگ و کوچکی بود که حکومت ساسانیان را به رسمیت شناخته بودند، و شاهنشاه در مقابل این خدمت تاج و تخت موروثی را به آنها واگذار کرده بود و به دلیل آنکه از حکمرانان نواحی مستقل بودند، و در سرزمین‌های دوردست حکومت می‌کردند. مانند حکومت لخمیان در حیره. لقب آنان شاه بود و به همین دلیل پادشاه را شاهنشاه می‌گفتند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۱۹/۱). دومین دسته، شاهزادگانی که احتمال آن می‌رفت که روزی بر اریکه قدرت خواهند نشست به فرمانروایی ایالات گماشته می‌شدند. سومین دسته حاکمان ولایات بودند، از آنجاکه ولایات آنها در معرض حمله دشمن بود، به دلیل خدماتی که به پادشاه می‌کردند. شاه خوانده می‌شدند. با اصلاحات خسرو انوشیروان، مرزبانان نیز در رأس ولایات اصلی و در ردیف شهرداران قرار گرفتند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۴۹۳).

دومین گروه اشراف «واسپوهران» نام داشتند، آنها رؤسای قبایل بودند که در رأس آنان هفت دودمان قرار داشتند. برخی از این خاندان‌ها از دوره اشکانیان قدرت داشتند. همین هفت خاندان یکی از دلایل تضعیف اشکانیان بودند. با آنکه ساسانیان آنها را پذیرفتند؛ اما همواره برای تضعیف آنها تلاش می‌کردند. در متون اسلامی از آنان به‌عنوان «اهل البیوتات» یاد می‌شود. این هفت خاندان شامل؛ خاندان شاهی ساسانی، کارن پهلوی، سورن پهلوی، اسپاهبذپهلوی، اسپندیاذ، مهران، زیگ بودند. قدرت این خاندان‌های بزرگ بر پایه مالکیت‌های ارضی بزرگ بود. همچنین قدرت این امرای نواحی مخصوص به خود بوده است (نلدکه، ۱۳۷۸: ۴۶۷). در دوره اشکانی اداره کارهای کشوری هفت خانواده مهم که نماینده نجیب زادگان ایران و آریایی‌های اصلی بودند سپرده شده بود، ساسانیان که به شاهنشاهی رسیدند همان اصول را نگاه داشتند و تنها به جای خانواده سلطنتی که اشکانیان باشند خانواده شاهی جدید یعنی «ساسانیان» را گذاشتند این هفت خاندان عبارت بودند از خانواده ساسانیان فرزندان اردشیر و پدرش پایک که از نژاد ساسان بودند، خانواده قارن پهلوی، که در زمان ساسانیان نواحی نهاد متعلق به آنها بوده و در دوره‌های اسلامی ناحیه سوادکوه به آنها تعلق گرفته بود. سومین خاندان «سورین پهلوی» بود همان خانواده معروفی که در دوره اشکانی سپهسالاران ایران از آن بوده‌اند و چندین تن سپهسالار از خاندان سورن در تاریخ معروفند. چهارمین خاندان «اسپهید پهلوی» که نخست ناحیه دهستان گرگان متعلق به آنها بوده و در دوره اسلامی حکمران طبرستان شده و به نام اسپهبدان یا اصفهبدان سلسله مخصوصی تشکیل داده و سپس در نتیجه وصلت با خانواده قارن یکی شده‌اند. پنجمین خاندان، خاندان «اسپندیاذ یا اسپندیاد» که اطراف ری متعلق به آنها بوده است. ششمین خاندان، خاندان «مهران» که حکمران ارمنستان و سپهسالاران دوره ساسانی بیشتر از آنها بوده‌اند. خاندان هفتم، خانواده ای است که در اسناد یونانی نام آنها را «زیگ» نوشته‌اند و چون در اسناد پهلوی ذکری از آنها نشده معلوم نیست در زبان‌های ایرانی به آنها چه می‌گفته‌اند (نفیسی، ۱۳۹۰: ۱۰). این خانواده‌ها هر کدام سرپرست قسمتی از کشور ساسانی بوده‌اند، یعنی ناحیه بزرگی به آنها سپرده شده بود و به اصطلاح زبان تازی به آن‌ها اقطاع واگذار شده بود که عایدات آن‌ها را برای مخارج خود وصول می‌کردند. شورای سلطنتی که از زمان هخامنشیان معمول شده بود مرکب از نمایندگان هفت خاندان بود و در هر موقعی که شاهنشاه ساسانی از دنیا می‌رفت، این شورا با شرکت موبدان موبد جانشین او را از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می‌کرد و در همان مجلس به دست موبدان موبد تاج بر سر او می‌گذاشتند (نفیسی، ۱۳۹۰: ۱۱).

سومین گروه از طبقه اشراف «بزرگان» بودند در متون اسلامی از آنان به‌عنوان «العظماء و الاشراف» یاد می‌شود. اکثر مناصب اداری شامل «بزرگ فرماندار» که «وزیراعظم» بود، رئیس کل روحانیون که «موبدان موبد» بود، سردبیر شاه که ایران «دبیربذ» نامیده می‌شد، سپهسالار که «ایران سپهبد» خوانده می‌شد، رئیس طبقه برزگران و رئیس طبقه تجار و اصناف اینها امور دولت را اداره می‌کردند. وزیراعظم نماینده شاه محسوب می‌شد، و سایرین نماینده طبقات اربعه بودند (راوندی، ۱۳۸۷: ۶۸۹/۱).

در پایین‌ترین طبقات اشراف ساسانی «آزادان» قرارداد شدند. آنان نجبای کوچک و مالک املاک یا رؤسای دهکده‌ها بودند. آزادان رابط میان روستائیان با حکومت مرکزی بودند. آزادان در هنگام جنگ برای خدمت حاضر می‌شدند. بعضی از آزادان در دربار اقامت داشتند، آنان گاه‌به‌گاه به مشاغل عالی‌نیز می‌رسیدند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

پایین‌ترین رده اشراف «دهقانان» بودند. اداره امور محلی به طور ارثی به دهقانان می‌رسید. دهقانان به منزله چرخ‌های ضروری دولت بودند. اگر چه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمی‌کردند، لکن از جهت اینکه بنیان استوار کشور و تار و پود دولت محسوب می‌شدند، آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده دانست. اراضی مزروعی که به آنان می‌رسید، چندان وسعتی نداشت؛ دهقانان کشاورز درجه اول در روستای خود بودند و وظیفه آنان وصول مالیات بود. با نظر به اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق می‌شد که با وجود کم‌بازرسی بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق‌العاده جنگ‌ها و هزینه‌های گزاف دولتی را تحمل نماید، و از عهده آن برآید (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷). دهقانان به‌عنوان یک طبقه اجتماعی بعد از اصلاحات ارضی خسرو انوشیروان به وجود آمدند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۴۸۸).

در دوره خلفای نخستین، ساختار اجتماعی ایران تغییرچندانی نیافت و هر یک از طبقات جامعه، به تناسب جایگاه و موقعیت اجتماعی، به نوعی خود را با شرایط جدید منطبق کردند؛ به این ترتیب، در زندگانی و نهادهای اجتماعی مردم، دگرگونی عمیقی پدید نیامد و هر چند «مدینه» به جای «تیسفون» پایتخت رسمی کشور شد، ولی همچنان زورمندان بومی و محلی همانند روزگار ساسانیان، بر ایران فرمان می‌راندند. برخی از این حکام، اعم از مرزبانان و دهقانان نیز، اگرچه در ابتدا به تنهایی، یا در کنار امرای نظامی، به رویارویی با سپاه اعراب مسلمان پرداختند و در این راه کشته شدند یا به اسارت درآمدند، اما به زودی، به علت فقدان حکومت مرکزی و اتکا بر درآمدهای ارضی، ناگزیر به سازش با مسلمین شدند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۲). حتی حکام محلی منطقه سواد، پیش از این و در ابتدای تهاجمات مرزی اعراب، «یزدگرد سوم» را تهدید کرده بودند که اگر به حفظ منافع آنها در مقابل مسلمانان اهتمام نوزد، تسلیم مسلمین خواهند شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۷۱/۵). در نواحی شرقی ایران همچون خراسان نیز، حکام و اشراف محلی، به ویژه دهقانان، به دلیل عدم انگیزه مقاومت و نیز حفظ جایگاه اجتماعی و امتیازهای شخصی و نیازشان به اعراب، برای متوقف ساختن حملات اقوام ترک، به سرعت راه مسالمت با مسلمانان را در پیش گرفتند و حتی برای تسلیم مناطق تحت نفوذ خود به ایشان، پیشقدم شدند، مثلاً مرزبان طوس در سال ۲۹ق. به والی بصره و کوفه نامه نوشت و آن دو را به خراسان فراخواند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۴). هر چند سازش بزرگان خراسان با اعراب، طبق شرایط مسلمانان انجام می‌گرفت، اما موجب شد ایشان، نسبت به هم ردیفان خود در غرب ایران، کمتر آسیب ببینند. این گروه اجتماعی نیز که دلبستگی چندانی به ساسانیان نداشتند، حتی حاضر نشدند شاه فراری ایران را پناه دهند و سرانجام او را به قتل رساندند (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۵۹). آنان در آخرین روزهای حکومت ساسانیان، از چنان موقعیت و نفوذی برخوردار بودند که سقوط ساسانیان در آغاز برای اتباع ایشان محسوس نبود (نلدکه، ۱۳۷۸: ۴۷۸)؛ تا آنجا که برخی محققان، روحیه تجزیه طلبی امرای محلی را از جمله علل سقوط دولت ساسانی دانسته‌اند. این گروه که بیش از آنکه به دفاع از شاه ساسانی و سقوط کشور بیندیشند به حفظ مال و پایگاه خویش می‌اندیشیدند، مصلحت دیدند، که خراج گزار اعراب شوند و در برخی موارد به دین جدید درآیند و پایگاه پیشین خود را در منطقه حفظ کنند. با سرکوبی اشراف بزرگ وابسته به دربار ساسانی، طبقات متوسط اشراف که به طور عمده از دهقانان، مرزبانان و بقایای خاندان‌های کهن بودند، موقعیت بهتر و جایگاه برجسته‌تری یافتند؛ تا آنجا که حتی اصطخری در قرن چهارم هجری از بقایای خاندان‌های کهن، با نام «اهل البیوتات» (واسپوهران) در فارس یاد می‌کند. از سوی دیگر، نیاز دو جانبه اعراب مسلمان و فرماندهان محلی، چون مرزبانان و دهقانان، موجب نزدیکی هر چه بیشتر آنها با یکدیگر می‌شد (مفتخری، ۱۳۸۱: ۴۰).

دهقانان که در گذشته عهده دار جمع‌آوری مالیات و به منزله چرخ‌های ضروری دولت بودند و از میزان درآمد منطقه خود بهتر از هر کس آگاه بودند، عمدتاً در دوره اقتدار اعراب، بر مناصب خود ابقا شدند و به صورت متمیزین و تحصیلداران مالیاتی نظام جدید درآمدند و حتی در مواردی به منظور خوش خدمتی نزد مسلمانان، برای آنان جاسوسی می‌کردند. حتی موقعیت سیاسی اجتماعی آنان در نظام جدید، بدان پایه بود که گاه سران قبایل عرب، در اعتراض به جایگاه برجسته دهقانان، از حکام

عرب انتقاد می‌کردند. گرایش به اسلام در جامعه ایرانی نیز، ابتدا از سوی این طبقات آغاز شد. بلاذری در همین رابطه، موارد متعددی از اسلام آوردن دهقانان، به ویژه در ناحیه «سواد» را ذکر می‌کند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۴۷). نکته مهم این است که منطقه سواد از نظر مکانی و زمانی، شاهد اولین رویارویی‌های مسلمین و ایرانیان بوده است. با این حال نمی‌توان با نظراتی کلی از این دست موافق بود که: «همواره نجبای با نفوذ ایرانی، رهبران، اشراف و اعیان بودند که به‌عنوان یک اقدام احتیاطی، به مذهب فاتحان می‌گرویدند»؛ زیرا این دیدگاه درباره تمام مناطق به طور یکسان صدق نمی‌کرد و مردم هر منطقه از قلمرو ایرانی نشین، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال خود واکنش متفاوتی در مقابل اسلام نشان می‌دادند؛ مثلاً در حالی که در برخی نقاط، از جمله ماوراءالنهر، رعایا به واسطه معاف شدن از جزیه، گروه گروه مسلمان می‌شدند که این امر مخالفت امرای محلی را در پی داشت در مناطقی دیگر همچون سواد و خراسان، دهقانان پیشگامان تغییر کیش بودند، در واقع اینان نخستین کسانی بودند که بیش از هر کس، متوجه این موضوع شدند که در پرتو پذیرش دین اسلام، می‌توانند تسلط خود را بر رعایای زمین‌های تحت حاکمیت خود اعمال کنند و به این ترتیب، به اتفاق اشراف عرب، طبقه جدیدی از اشرافیت را در ایران به وجود آورند (مفتخری، ۱۳۸۱: ۴۱).

اسلام آوردن دهقانان که می‌توانست انگیزه‌های متفاوتی اعم از حفظ موقعیت اجتماعی و نیز پرهیز از خفت پرداخت جزیه، داشته باشد، اغلب با پیشنهاد خود آنها انجام می‌پذیرفت. مرزبانان و دهقانان، که در دوره ساسانی از پرداخت جزیه معاف بودند، ادای آن را به قوم عرب، نوعی تحقیر و کسر شان اجتماعی می‌دانستند و این از جمله عواملی بود که این بخش اجتماعی را در گرایش به اسلام ترغیب می‌کرد؛ مثلاً در اصفهان عده ای از اشراف در مقابل مسلمانان سرتسلیم فرود آوردند و خراج گزار آنان شدند و سپس از پرداخت جزیه سرباز زدند و اسلام آوردند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۱).

۲- طبقه روحانیان (آثرون)

مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند، که مقام روحانیت منحصرأً به آنان تعلق داشته است. انگاه که شریعت زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را به همان عنوان قدیمی، که داشته‌اند، یعنی «آثرون» می‌بینیم، اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را «مغان» می‌خوانده‌اند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۷۴). در این زمان هم افراد این طایفه خود را از یک ریشه می‌دانستند و مردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از یک قبیله می‌شناختند، که تکلیفشان عبادت خدایان و اجرای اعمال دینی بود. دومین قشر مهم عصر ساسانی «موبدان» و «روحانیان» زردشتی بودند. با رسمی شدن دین زردشت در حکومت ساسانیان قدرت و نفوذ موبدان در امور کشور افزایش یافت. آنان علاوه بر وظایف دینی که داشتند. در امور سیاسی - اقتصادی هم دخالت می‌کردند. قدرت این طبقه نیز مانند طبقات دیگر همواره در نوسان بود، وقتی شاهی نالایق روی کار می‌آمد، روحانیان قدرت زیادی می‌یافتند. روحانیان حتی در عزل و نصب شاهان نیز دخالت می‌کردند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷). «مغها» تابع قوانین مملکتی نبودند و برای خودشان قوانین مخصوصی داشتند (پیرنیا، ۱۳۷۳: ۲۳۸). روحانیان بر حسب مرتبه و وظیفه به مراتبی تقسیم می‌شدند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۸۲). پایین‌ترین طبقه روحانیان «مغها» بودند بالاتر از مغها «موبدان» یا «رؤسای مغها» و «هیریدان» که رؤسای آتشکده‌ها بودند. بالاتر از همه آنها «موبدان موبد» دانای مذهبی که به معنای «دانای دانایان» بود او را «هیریدان هیرید» نیز می‌نامیدند، قرارداداشتند (پیرنیا، ۱۳۷۳: ۲۳۸). درباره واکنش روحانیان و مغان در رویارویی با اعراب، منابع موجود، حاوی اطلاعات بسیار اندکی است. تنها در نواحی غربی ایران، به خصوص منطقه سواد، به واسطه نفوذ محدود این زرتشت، هیچ گونه خبری از مواجهه روحانیت زرتشتی با فاتحان مسلمان یا هر نوع تحریک مذهبی دیگر علیه آنها ثبت نشده است. روحانیان در همان سال‌ها در ماوراءالنهر و ترکستان نیز هیچ اقدامی برضد فاتحان انجام ندادند. البته، طبیعی است حتی سکوت منابع در این باره نمی‌تواند بیانگر سکوت این طبقه در مقابل اقوامی باشد که علاوه بر نبرد در عرصه سیاسی و نظامی، داعیه نبرد ایدئولوژیکی و عقیدتی نیز داشتند؛ حتی شاید به همین دلیل بود که در ایالت پارس، به‌عنوان مرکز اصلی قدرت روحانیت زرتشتی، مشکلات فراوانی برای اعراب ایجاد شد و مردم بسیاری از شهرها، از جمله «اصطخر» مکرراً علیه اقتدار اعراب شورش می‌کردند. به طور کلی مقاومت اقشار گوناگون اجتماعی در برابر اعراب، بیش از جنبه مذهبی انگیزه سیاسی -

اجتماعی داشته است. این درحالی است که جایگاه و مقام روحانیان، بخصوص در ایالت فارس، حتی در آخرین روزهای حکومت ساسانی، چندان برجسته بود که هنگام ورود اعراب مسلمان به این مناطق، یکی از «هیربندان» که فرمانفرمای آن منطقه بود، قرارداد متارکه و پیمان صلح با اعراب را امضا کرد؛ اما در نظام جدید که دران پادشاهی وجود نداشت، و به امتیازات دیرینه نجبا و موبدان و دیگر طبقات ممتاز خاتمه می‌داد، دیگر به موبدان موبذ که تاج بر سر پادشاه می‌نهاد و به اعوان و انصار او نیاز چندانی نبود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۴۱). با توجه به گرایش تدریجی مردم ایران به اسلام در قرن اول هجری و با توجه به رونق آیین زرتشتی مدت‌ها پس از سقوط ساسانیان، در برخی نواحی از جمله فارس که حتی در قرن چهارم مجوسان درانجا بی‌نشان راه می‌رفتند و آداب گبران به کار برده می‌شد، روحانیون نه چندان برجسته زرتشتی، به حیات اجتماعی-مذهبی خود ادامه دادند و هرچند روز به روز از میزان نفوذ و جایگاه سیاسی ایشان کاسته می‌شد، اما از آنجا که دین زرتشت، نگاهبان روایات و شعائر ملی بود از نفوذ معنوی آنان کاسته نمی‌شد؛ خاصه آنکه با از میان رفتن شاه و تضعیف اشراف، «موبدموبدان» که رئیس و حافظ دین شمرده می‌شد رئیس حقیقی ایرانیان زرتشتی بود. درحقیقت به همین دلیل است که در بعضی نقاط، همچون اصطخر و سیستان، می‌بینیم که شخصیت‌های بزرگ مذهبی، همدوش و همراه مرزبان در مجموعه حاکمیت محلی، ابتدا با فاتحان مسلمان جنگ یا مذاکره کرده، و در نهایت راه سازش با مسلمانان را در پیش گرفتند (اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۵۸). حضور در مناظرات در دربار خلفا، سعی در توحیدی نمایاندن آیین زرتشت، زدودن اندیشه‌های زروانی و پیرایه‌های آتش پرستی از آن آیین، عمومی کردن استفاده از «اوستا» به‌عنوان کتاب آسمانی زرتشتیان و تحریک و همراهی مسلمانان در مبارزه با مانویان و مبدعان مذهبی از جمله اقدامات انفعالی دستگاه مذهبی زرتشتی در قرن اول هجری است که در پاسخ به مقتضیات زمان و به منظور تطبیق با روح زمانه صورت گرفته است. آنان قصد داشتند از این طریق، ضمن بهبود روابط خود با مسلمانان، شرایط را برای ادامه بقای خود و آیینشان بهبود بخشند؛ مثلاً گبران سیستان به مسلمین می‌گفتند: «ما خداپرستیم و این آتشخانه را که داریم و خورشید را که داریم، نه بدان داریم که گوییم این را پرستیم، اما به جایگاه آن داریم که شما محراب دارید و خانه مکه». این درحالی است که هیچ‌گونه اطلاعی از تغییر کیش روحانیان زرتشتی در قرن اول هجری در دست نیست و تنها اخبار موجود نشان می‌دهد که در میان «بودائی‌ان» شرق ایران، برخی از روسای مذهبی همچون خاندان برمک اسلام گزیدند (مجهول المؤلف، ۱۳۶۶: ۹۳)

۳- طبقه ارتشیان

از طبقات ممتاز عصر ساسانی طبقه ارتشیان بودند که حافظان و پاسداران ملک بودند. سپاه ساسانیان از سواره نظام و پیاده نظام تشکیل می‌شد. قسمت عمده سپاه عصر ساسانیان را سواره نظام تشکیل می‌داد که از میان بخش‌های ممتاز جامعه انتخاب می‌شدند، سواره نظام مرکب از سواران جاویدان که یادگار دوره هخامنشیان بود، سواران چریک پادشاهان دست‌نشانده در میان آنها از همه طوایف وجود داشتند. همچنین سوارانی که «جان آپسپار» (جان سپار) نام داشتند (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۹۲). پیاده‌نظام چندان اهمیتی نداشت و غالباً از مردم روستاها بودند که فنون نظامی هم نمی‌دانستند. سرکردگان نظامی از نمایندگان خاندان‌های بزرگ انتخاب می‌شدند. تا زمان حکومت خسرو اول سپاه ایران تحت فرماندهی یک نفر «سپاهبذ» قرار داشت؛ اما با اصلاحاتی که انوشیروان انجام داد. چهار سپاهبذ در سراسر ایران زمین قرار گرفتند. به این سپاهبذ «مرزبان» نیز گفته می‌شد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷). این روند که باید مانع از آن می‌شد که تمام نیروی نظامی کشور در اختیار یک شخص منحصر به فرد قرار گیرد، در درازمدت خطرناک‌تر از کار در آمد. این سرداران در آخرین سال‌های موجودیت امپراطوری ساسانی نقش فاسدی را ایفا کردند (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۳۰۷). اغتشاش و فساد که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ داد نتیجه سیاست نظامی جدیدی بود که از زمان انوشیروان در پیش گرفته شده بود. تحولاتی که در طی این مدت رخ داد کشور را به طرف تسلط سرداران لشکر سوق داد. هر سپاه بذ یا والی ایالت خود را، مانند روزگار قدیم، به منزله قطاع و تیول موروثی تصور می‌کرد. همچنین او خود را از ملوک الطوایف قدیم می‌شمرد، مخصوصاً پس از آنکه خاندان سلطنتی به انحطاط کامل افتاد، این تصور قوت گرفت (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۶۴۹). برخی از سرداران که از خاندان شاهی نبودند در صدد گرفتن تاج و تخت برآمدند. سپاهبذ فرخ هرمزد می‌خواست با عقد ملکه آذر می‌دخت به پادشاهی نایل آید؛ اما همین آرزو زندگانی او

را بر باد داد. ولی پسرش رستم انتقام او را گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۷۸۱/۲). مقارن با حمله مسلمانان رستم نایب‌السلطنه حقیقی ایران محسوب می‌شد، مردی صاحب نیروی فوق‌العاده و مدیری باتدبیر و سرداری دلیر بود. او کاملاً از خطر عظیمی که در نتیجه حمله عرب به کشور ایران روی آورده بود، اطلاع داشت؛ پس فرماندهی کل نیروی لشکری را به عهده گرفته در دفع دشمن جدید کوششی دلیرانه کرد. سپاهی بزرگ در پیرامون پایتخت آماده کرد (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۵۱)؛ اما به دستور خلیفه عمر بن خطاب لشکری بزرگ از اعراب از مدینه به سوی تیسفون روان شدند. در سال ۶۳۶م سپاه ایران، در قادسیه، نزدیک حیره، با سعد بن ابی‌وقاص سردار عرب روبرو شد. جنگ سه روز طول کشید و با شکست ایرانیان خاتمه یافت. رستم که شخصاً حرکات افواج ایران را اداره می‌کرد، در زیر خیمه نشسته و درفش کاویان را در برابر خود نصب نموده بود، کشته شد. با شکست ایرانیان در این جنگ تیسفون پایتخت ساسانیان به دست مسلمانان سقوط کرد (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۶۵۱). گروه‌هایی از سپاهیان ایران به سبب خستگی مفرط از جنگ‌های مداوم این دولت با همسایگان، تماس نزدیکشان با جامعه نظامی مسلمانان و در نتیجه تاثیرپذیری شان از وعده‌های جذاب اسلام و نیز به امید حفظ موقعیت شغلی خویش؛ به سپاه اسلام پیوستند و اسلام آوردند. اینان از اولین گروه‌های ایرانی بودند که به دعوت این نوپاسخ مثبت دادند. مدارک روشنی مبنی بر پیوستن گروه‌هایی از افرادی چند از برجسته سپاه ساسانی به مسلمین در دست است (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۹۵/۵). در حقیقت این گروه برای ادامه حیات خود راه دیگری نداشتند، چنان که یک سپاه چهارهزار نفری از لشکر رستم فرخزاد، پس از شکست وی در قادسیه گفتند: «ما چون دیگر مجوسان نه ایم. ما را پناهگاهی نیست و اینان ارج مانشناستند. رای صواب آن است که به این تازیان در ایام و بدیشان عزیز گردیم» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۹۹). اینان به این نتیجه دست یافته بودند که: «برادران ما که از آغاز کار به مسلمانان گرویدند، به تروصائب تراز ما بودند». بر اساس این روایت، این گروه پس از اسلام آوردن، در جنگ مدائن و جلولا مسلمانان رایاری کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۷۴۱/۵).

۴- دبیران (نویسندگان)

با افزایش ایالات ساسانیان و نظارت بر امور ایالات و ولایت‌ها و فعالیت‌های شهریان‌ها، حکام و زمینداران، نظارت بر مالیات‌ها به خصوص مالیات‌های اراضی کشاورزی، طبقه‌ای به نام طبقه دبیران به وجود آمد. این طبقه از قرن ششم میلادی به وجود آمد. آنها اکثر کارمندان دولت بودند. یزیدکان و منجمین و شاعران نیز جز این طبقه محسوب می‌شدند (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۸۲). کریستین سن می‌نویسد: «ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم می‌شمردند. اسناد رسمی و نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست. به صورت مصنوع و سبک مقرر تحریر گردد. در این نامه‌ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی و اشعار و معنیات لطیفه و امثال آن وارد می‌شد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل می‌داد. مقام و رتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات کاملاً رعایت می‌نمودند. همان عبارت پرداززی و تصنعات ادبی که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می‌بینیم در مکاتباتی که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فی مابین خودشان و یا دولت خارجه می‌کردند اشکار است» (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۹۶). دبیران، سیاستمداران حقیقی به شمار می‌رفتند. همه اقسام اسناد را ترتیب می‌دادند. فرمان‌های سلطنتی را انشا و ثبت می‌کردند. دبیران جزء، جمع هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند. آنان همچون محاسبات دولت را اداره می‌کردند (راوندی، ۱۳۸۷: ۷۵۳/۱). رئیس طبقه دبیران «ایران دبیربذ» یا «دبیران مهست» نامیده می‌شد، گاهی نیز نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر می‌شده است. پادشاه احیاناً ماموریت‌های سیاسی هم به او محول می‌کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۲۰/۱). دبیران و مستوفیان با اصلاحات انوشیروان و متمرکز شدن هسته اصلی امور در دربار، و رشد دیوانسالاری اهمیتی بیش از پیش یافته بودند و با سقوط ساسانیان و سرکوب بزرگان و نیاز اعراب به ایشان برای رتق و فتق امور، تخصص و مهارت خود را در امراداری در اختیار مسلمانان گذاردند و در نظام اداری جایگاه برجسته‌تری یافتند. اگرچه وجود این گروه به اندازه دهقانان ضروری نبود، اما با توجه به اینکه اعراب، اصول و شیوه‌های مالیاتی محلی را دنبال کردند و اصول حکومت خود را در بسیاری موارد، به شکل دولت ساسانی بنیان نهادند، ضرورت نیاز به دبیران و دیوانیان بومی همچنان نیرومند باقی ماند؛ به همین سبب، در قرون اولیه هجری، غالب روسای مهم سازمان اداری و نیز اکثر دبیران، مشاوران، کارمندان، مباشران، عمال حکومت و بزرگان عرب، از موالی بودند. در این میان، گرچه طبقه دبیران ساسانی بی درنگ به

مسلمانان پیروزمند گرویدند، اسلام آوردن ایشان ضرورتی نداشت، و بسیاری هم مسلمان نشدند؛ چنان که در زمان نصر بن سيار، اخيرين حاكم اموي خراسان، بيشتر دبيران اين ناحيه زرتشتي بودند؛ البته دبيران ایرانی و مسلمان نیز وجود داشتند؛ چرا که والی عراق در سال ۱۲۴ق. به حاکم خراسان دستور داد، تنها دبيران مسلمان را به خدمت گیرد (مفتخری، ۱۳۸۱: ۴۳).

۵- توده ملت

توده ملت که شامل کشتکاران یا روستائیان (واستریوشان) «هو توخشان» یعنی پیشه وران کسانی که با دست کار می‌کنند. بازرگانان و سوداگران و توده مردم شهرنشین که از آنها باید با نام مالیات دهندگان نیز یاد کرد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۸). روستائیان از اراضی بر مبنای اجاره بندی استفاده می‌کردند. پیشه وران یک حرفه در شهرها درکوی های معینی منزل داشتند. نوع مالیات‌هایی که این صنف می‌پرداختند شامل مالیات سرانه، مالیات ارضی و مالیات‌های فوق‌العاده دیگر بود، آنان موظف به انجام بیگاری بودند؛ مانند ساختن ساختمان‌های آبیاری، دژها و ساختمان‌های دولتی، اعضای وابسته به صنف مالیات دهنده حق نداشتند، به کار دولتی بپردازند. رئیس این صنف «واستریوشان سالار» بود، این شخص خود از میان صنف‌های ممتاز برگزیده می‌شد. از آنجا که همه مالیات‌های جمع‌آوری شده از صنف مالیات دهنده، بایستی به خزانه شاه ریخته می‌شد، واستریوشان سالار در عین حال سمت ریاست مالی را هم به عهده داشت، و طرح در آمد و هزینه بودجه دولت به عهده او سپرده شده بود. در زیر این طبقات، تهیدستان و بردگان قرار داشتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۷/۵؛ گراتوفسکی، ۱۳۵۹: ۱۶۰). همچنین انواع بردگی نیز در جامعه ساسانی رواج داشت، به نام‌های؛ «آنشهریگ» اسیر شده در جنگ، «بندگ» عنوانی عمومی برای همه اتباع شاهنشاهی، «آخش بندگ» که خدمتکاران پرستگاه‌ها بودند (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۲۰/۳؛ دریایی، ۱۳۸۲: ۹۵). کارگران زرتشتی که با عنوان نجس و ناپاک تطهیر و تحقیر می‌شدند، آزادی خود را از این فشار روحی، در قبول اسلام می‌دیدند؛ زیرا اینان برخلاف اهل بیوتات و خاندان اشراف و روحانی که در ایین مجوس تعصب زیادی از خود نشان می‌دادند، به تشکیلات روحانی و عقاید و مقررات موبدان چندان تعلق نداشتند. این طبقات که به سبب اشتغال به اعمال روزانه خویش و برخورد دائمی با قوانین و مقرراتی که در ایین زرتشت به اجتناب از آلودن آتش، خاک و آب وجود داشت، در نظر موبدان و روحانیون زرتشتی، بی مبالات و تا حدی سست اعتقاد به نظمی آمدند، طبعاً ایین جدید را بیشتر از زندگی خویش سازگار و به مذاق خود گوارا یافتند. به همین دلایل توده‌های فرو دست شهری انگیزه ای برای مقاومت در مقابل اعراب مسلمان نداشتند و در موارد متعددی با راهنمایی و هدایت یکی از ایشان، شهر یا ناحیه ای به روی اعراب گشوده می‌شد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۶۱)؛ بنا به گفته مولف کتاب فتوح البلدان، «یکی از پارسیان زینهارخواست و بر آن شد که مسلمین را رخنه گاههای مشرکان بنمایند و خود اسلام آورد، بدان شرط که او و فرزندانش را وظیفه ای مقرر کنند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۳۰). به طور کلی طبقات پایین شهری، نقش مهمی در ایجاد زمینه برای دستیابی به فتوحات صلح امیز و در نتیجه مسلمان شدن جامعه ایرانی داشتند؛ مثلاً در اصفهان با فشار این طبقه بود که «پادوسیان» و «مرزبان» منطقه، به رغم تمایل خود، به صلح با اعراب و تسلیم در برابر آنان تن در داد و به مردم گفت: «ای مردم اصفهان، شما را فرومایه دیدم، آنچه کردم شایسته شما بود». بنا به نقل همین کتاب، در نیشابور نیز «موکل یکی از محلتها امان خواست و پذیرفت که مسلمانان را به شهر اندر کنند، پس وی را امان دادند. مرد شبانگه مسلمین را به درون برد و ایشان دروازه شهر را گشودند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۲-۴۴۰). طبیعی است که اسلام آوردن بزرگان می‌توانست محرک نیرومندی در گرایش عامه مردم، به ویژه رعایا، به اسلام تلقی شود. در این میان، کشاورزان از آخرین گروه‌های اجتماعی بودند که با اعراب مسلمان ارتباط برقرار کردند؛ زیرا اداره امور آنها از طریق دهقانان (اربابان زمین) رتق و فتق می‌شد و به همین دلیل مدارکی دال بر تغییر کیش آنها در اوایل فتوحات، به خصوص در ناحیه سوادموجود نیست؛ اما چنین به نظرمی رسد که این عده، به رغم تعصب مذهبی شان که مولود زندگی بسته روستایی آنان بود، تاحدودی به واسطه سرکوب جنبش مزدکی و دست نیافتن به ارزوهای دیرینه، و از سوی دیگر به امید دستیابی به وضعی بهتر، به مسلمانان خوشامدگفته باشند؛ به ویژه که ایشان بواسطه عدم شرکت در جنگ‌ها علیه اعراب، به دستور ابوبکر به حال خویش باقی ماندند و در پناه مسلمانان قرار گرفتند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۸۷/۴). «بولت» در میان بخش‌های مختلف اجتماعی ایرانی، دو گروه را که بیش از همه در دوره امویان تمایل به گرایش به اسلام داشتند، اسیران جنگی و افرادی از پایین ترین طبقات جامعه می‌دانند که مانند رعایای نگون

بخت، در اراضی کشاورزی به کار مشغول بودند؛ بانکه برای این بخش اجتماعی، مسئله ای همچون معافیت از جزیه، عامل مهمی در تغییر کیش به شمار می آمد، امر اونجیای محلی، به ویژه در ماوراءالنهر، به رغم همکاری با اعراب خواهان گرایش طبقات پایین به اسلام نبودند؛ زیرا علاوه بر کسردآمد، که به هر حال ایشان (امرا) پاسخگوی آن بودند، موقعیت اجتماعی آنان نیز متزلزل می شد؛ به همین دلیل تاکید بر گرفتن مجدد جزیه از نومسلمانان و حتی ممانعت از اسلام آوردن فرودستان در این ناحیه، بیشتر از سوی این طبقه مطرح می شود تا اعراب. همچنین به نظرمی رسد، علاوه بر کاهش مالیات، عامل دیگری که امرای محلی را به مخالفت بانشر اسلام وامی داشت منافع سیاسی و تمایل آنان به حفظ و ادامه نفوذ خود بود که طبعاً با توسعه و گسترش اسلام در مخاطره می افتاد (مفتخری، ۱۳۸۱: ۴۱).

۲-۳-۲- قیام مزدک (جنبش دادگری)

«مزدکیان» بودند. مزدک در اواخر عهد ساسانیان طلوع کرد. «زرتشت خرگان» یکی از موبدان فسا در فارس، جنبشی اصلاحی در دین زرتشتی آغاز کرد. وی مدعی بود که برداشت درستی از اوستا دارد. در زمینه اخلاقی، پایه گذار آیین مزدکی رسول دین صلح و عدالت بود؛ وی می گفت دور کردن رنج از مردم که علت آن وسوسه های دیو تاریکی است. با از میان برداشتن انگیزه های همچشمی و ستیزه و با سهیم کردن مردم در بهره برداری از وسایل و منابع موجود با روحیه عشق به برابری و برادری امکان می یابد. مردم را از انباشتن خواسته و گردآوری زن پرهیز می داد. آنها را به جلوگیری از هواهای نفس سفارش می کرد و آن را وسیله ای برای کمک به رهایی روان ها از الایشی می دانست که نیروهای تاریکی به آنها تحمیل کرده بودند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۸/۱). مزدک با بهره برداری از ناخرسندی مردم به اعتراض از امتیازات فراوان طبقات بزرگان و روحانیان پرداخت وی تنها به فرضیه برابری اجتماعی بسنده نکرد. بلکه چون مرد کار و عمل بود. می خواست تا اندیشه های کمونیستی خود را جامه عمل بپوشاند. روستاییان، پیشه وران و روی هم رفته تهیدستان با خشنودی تعالیم او را پذیرفتند و به او گرویدند. جنبش او «جنبش دادگری» نامیده شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۰/۲؛ یار شاطر، ۱۳۸۰: ۴۷۸). قباد که هم پادشاهی توانا و بلند پرواز و هم مردی با گرایش های آزاد منشانه بود، قدرت دست و پا گیر بزرگان و دستگاه دینی را بر نمی تابید. جانب مزدک را گرفت به همین دلیل قباد قوانینی نهاد که از امتیازات بزرگان می کاست. مزدک دست به اصلاحات بی سابقه ای زد. پشتیبانی پادشاه به مزدکیان شجاعت داد. یورش عامه مزدکیان به انبارها، مخازن و کوشک ها و حرم های توانگران، اشفتگی هایی در پی آورد. بزرگان در برابر این دست اندازی ها سخت ایستادگی کردند. آنها «قباد» را از پادشاهی برکنار کردند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۶۴/۱)؛ اما قباد به یاری هپتالیان و تنی چند از بزرگان از جمله «سیاوش» دوباره به قدرت بازگشت (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۴۷۹). قباد در ابتدا از روی عقیده و علاقه و یا از روی یک نقشه سیاسی برای کوباندن طبقه اشراف و روحانیون زرتشتی به مزدک گروید؛ اما زیاده روی های مزدکیان رفته رفته وی را بدانجا کشانید که آنها را از تندروی هایشان بازدارد، سرانجام دست به سرکوبی آنها گشود؛ اما عامل اصلی این قلع و قمع خسرو اول بود که پیروان مزدک ولیعهدی او را به خطر انداخته بودند. به همین علت نیز خسرو اول در آغاز سلطنت خویش نیز در قلع و قمع بقایای پیروان مزدک دست به اقدامات جدی و شدید زد. با قتل عام مزدکیان و رهبر آنان، این فرقه مخفیانه به حیات خود ادامه داد (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۴).

امتیاز طبقاتی و محروم بودن عده کثیر از مردم ایران از حق مالکیت ناچار اوضاع خاصی پیش آورده بود و به همین جهت جامعه ایرانی در دوره ساسانی هرگز متحد و متفق الکلمه نبوده و توده های عظیم از مردم همیشه ناراضی و نگران و محروم زیسته اند این است که دو انقلاب که پایه هر دو بر این اوضاع گذاشته شده بود و هر دو برای این بود که مردم را به حق مشروع خداداد خود برساند، در این دوره روی داده است: نخست در سال ۲۴۰م. در روز تاجگذاری شاپور اول، یعنی چهارده سال پس از تاسیس این سلسله و نهادن این اساس، مانی دین خود را که پناهگاهی برای این گروه محروم بوده است اعلان کرد و پیش برد. تقریباً پنجاه سال پس از این واقعه «زرادشت» نام از مردم فسای فارس اصول دیگری که معلوم نیست تا چه اندازه اشتراکی بوده است اعلان کرد و چون وی کاری از پیش نبرد، دویست سال پس از آن بار دیگر «مزدک» پسر «بامداد» همان اصول را به میان آورد. سرانجام می بایست اسلام که در آن زمان مسلکی آزاد منش و پیشرو و خواستار برابری بود این اوضاع را در هم نوردد و محرومان و ناکامان اجتماع را به حق خود برساند (نفیسی، ۱۳۹۰: ۴۷).

در دوره پادشاهی پیروز، ایران به مصایب چندی گرفتار شد؛ در سال ۴۸۴م؛ که شاه در جنگ با هپتالیان کشته شد. ایران با دشواری‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی سهمگینی روبه رو گردید. جنگ‌های پی‌درپی و مالیات‌های سنگین کشور را ناتوان کرده بود. همچنین کشور باید به هپتالیان خراج می‌پرداخت. این در حالی بود که بخشی از کشور به دست فاتحان افتاده بود. همچنین بخشی از سپاه نیز از بین رفته بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۳۱۷). مقارن با این ایام رهبری فرقه مزدک به دست مزدک بامدادان رسید، وی مردی با فره و با خوی انقلابی بود که سخت‌دراندیشه عدالت اجتماعی و آسایش و رفاه تهیدستان بود. با رهبری او جنبش رنگ اجتماعی به خودگرفت. مزدک با بهره‌برداری از ناخوسندی مردم به اعتراض از امتیازات فراوان طبقات بزرگان و روحانیان پرداخت. وی تنها به فرضیه برابری اجتماعی بسنده نکرد، بلکه چون مرد کار و عمل بود. تصمیم داشت، اندیشه‌های کمونیستی خود را جامه عمل بپوشاند. روستاییان، پیشه‌وران و تهیدستان با خشنودی تعلیم او را پذیرفته و به او گرویدند. جنبش او «جنبش دادگری» نامیده شد (مسکویه، ۱۳۶۱: ۱۵۶/۱).

کواذ (قیاد) که هم پادشاهی توانا و بلند پرواز و دارای گرایش‌های آزاد منشانه بود، قدرت دست و پاگیر بزرگان و دستگاه دینی را بر نمی‌تابید، جانب مزدک را گرفت، وی قوانینی نهاد که از امتیازات بزرگان می‌کاست. کواذ دست به اصلاحات بی‌سابقه‌ای زد. پشتیبانی کواذ از مزدکیان باعث شد که آنها به انبارها، مخازن و کوشکها و حرم‌های توانگران یورش برند. در پی این یورش‌ها اشفنگی‌هایی به وجود آمد. بزرگان نیز در برابرین دست‌اندازی‌ها سخت ایستادگی کردند. آنها کواذ را از پادشاهی برکنار کردند. کواذ با کمک هپتالیان و برخی از بزرگان دوباره به قدرت بازگشت؛ اما این بار نسبت به مزدکیان محتاطانه عمل می‌کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۱۸/۴).

مزدکیان از کاوس، پسر مهترکواذ حمایت می‌کردند، تا وی را به جانشینی کواذ منصوب کنند. خسرو که روحانیت زردشتی و اشراف مخالف مزدک از او حمایت می‌کردند. پدرش را برای سرکوب مزدکیان وادار کرد، مزدکیان نیز که تا این هنگام رسوایی‌هایی که به بار آورده بودند. همچنین دست‌اندازی‌های ایشان به اموال عمومی بسیاری از هواداران نخستین آنها را روگردان کرده بود (مسکویه، ۱۳۶۹: ۱۵۸/۱). پیشوای مزدکیان در مجلس مناظره دینی محکوم شد. کشتار مزدکیان در پادشاهی کواذ حدود سال ۵۲۸م. یا اوایل سال ۵۲۹م. رخ داد؛ اما عامل اصلی این کشتار «خسرو اول» بود. آیین مزدک با این کشتارها بسیاری از پیروان خود را از دست داد، به‌ویژه از هنگامی که خسرو انوشیروان با از بین بردن مزدکیان، دست به اصلاحات اجتماعی، اداری و مالی گسترده‌ای زد و با سختگیری فراوان این اصلاحات را به اجرا درآورد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۱۹/۴).

نتیجه‌گیری

آنچه در شامگاه عهد ساسانی بر ایران گذشت تا حد زیادی از بحران سیاسی در ساختار قدرت این نظام از بدو تأسیس نشئت می‌گرفت و بازتاب و نتیجه عملکرد شاهان ساسانی در طول حکومت، مخصوصاً دوران اوج اقتدار آنان بود. نظام مبتنی بر تمرکز دین و سیاست که ویژگی اصلی و نمایان دولت ساسانی نسبت به اسلاف خود محسوب می‌شد، اگرچه در حفظ مرزها و در نتیجه استقلال سیاسی ایران در میان دشمنان نقش مهمی داشت. در سقوط و اضمحلال ایشان نیز مهم‌ترین عامل بود. سقوط یک امپراطوری بزرگ و منظم و سازمان‌یافته چهارصد ساله بردست نیرویی نو خاسته و عاری از نظم و سازمان ریشه دار و قوی که به زحمت بیست سال از تأسیس آن می‌گذشت هم برای فاتحان بیش از حد انتظار سریع و قطعی بود همچنین برای مغلوبان پیش از حد تصور باور نکردنی به نظر می‌آمد در واقع عوامل ضعف و انحطاط که در پایان کار چنین سقوط حیرت‌انگیزی را برای امپراطوری ساسانیان مقدر ساخت. از چندین نسل قبل، حتی از سال‌ها قبل از آنکه اسلام به وجود آید، در ارکان دولت تیسفون تزلزل و رخنه انداخته بود بحران‌های ریشه دار اعتقادی و افزایش خشم و کین ایشان از تفاخر طلبی و تبعیض‌های خاندان ساسانی نسبت به عامه مردم، یکی از عوامل مهم در فراهم شدن بستر مساعد فرو پاشی نظام ساسانی در برابر حمله مسلمانان به ایران بود.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی بن اثیر. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ ش.
۲. ابن مسکویه، ابوعلی. تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۶۹ ش.
۳. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی. الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۴. آ. آ. گرانوفسکی، م. آ. داندامایو و دیگران. تاریخ ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش، ۱۳۵۹.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. ج. ۱. ترجمه محمد توکل، تهران: نقره، ۱۳۳۷ ش.
۶. پیرنیا، حسن. ایران قدیم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳.
۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۶۹.
۸. دریایی، تورج، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.
۹. راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران، تهران: موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۷. ج. ۱.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۱۱. طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۱۲. کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشیدیاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۹.
۱۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. التنبیه والاشراف، ج. ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
۱۴. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. مفتخری، حسین. تاریخ ایران، تهران: سمت، ۱۳۹۳ ش.
۱۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم، ج. ۱، ترجمه علینقی منزوی، تهران: مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش.
۱۷. نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۸.
۱۸. ن. و. پیگولوسکایا، ای. پ. پتروشفسکی و دیگران. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۳.
۱۹. نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۰.
۲۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
۲۱. یار شاطر، بیکرمان، فرای و دیگران، تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰، ج. ۳.